

بعد از جنگ ۱۲ روزه که به دفتر مجله برگشتیم، یکی از همکاران که عاشق گل و گیاه است، افتاده بود به جان گلدان هایش. به قول خودش در حال بازسازی دستاوردهای رژیم صهیونی بود.

تمام گلدان هایش در آن چند روز خشک شده و برگ هایشان زرد و پژمرده شده بودند. **فاطمه** همه را جدا کرد تا بعضی ها را که دیگر بهشان امیدی نبود بیندازد دور، و بقیه را به امید ریشه زدن قلمه بزند.

گلدان های خالی را گذاشته بود نزدیک پنجره و آب می داد. خلاصه بساطی درست کرده بود. هر وقت می دیدمش می خندیدم و می گفتم: «دست بردار از این بیچاره ها! این ها گلدان نمی شوند برایت.»

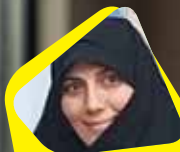
دوست عزیز دیگری می گفت: «از بس به این گلدان های خالی آب داده، ماها خجالت کشیده ایم و داریم رشد می کنیم!»
سربه سرش می گذاشتیم که مقاومتش را بشکنیم تا برود گیاه جدید بخرد.

چهل روز گذشت. اوایل مرداد ماه بود که سری به اتاقش زدم. دیدم گیاه ها برگ درآورده اند. به قیافه متعجبم نگاه کرد و گفت: «دیدنی مقاومت جواب داد؟!»

با خنده ای همراه با تعجب پرسیدم: «آخه چه جوری از گلدان خالی برگ درآمده؟»

گفت: «ریشه داشتند. ریشه که داشته باشی، بزنی و بکشی و پژمرده کنی، دوباره جوانه می زنی و رشد می کنی و می سازی؛ مثل فلسطین، مثل ایران، مثل تو...»

سخن سردبیر



الهام مقیسه

سردبیر مجله رشد جوان



وقتی در زمان درست کار درست را انجام دهی،
قهرمان می شوی
تمام قهرمانان در میدان رزم نیستند
گاهی با قلم گاهی با علم و گاهی با هنر
قهرمان می شوی.
خداقوت آقای جاوشی
دستمیزاد آقای بهمنی



بزن ببین!